

رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را میبیند و بدانائی درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید دیده میشود گیتی را دردهای بی کران فراگرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او بازداشته اند اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند بشنوید آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند بگوای مردگان دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد بشتابید و بنوشید هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد...